

گفتگوی ولز با استالین

قصاوت تاریخ...

آنچه می‌خوانید، گفتگویی است میان اچ. جی. ولز، متفکر و مورخ انگلیسی و مارشال استالین سیاستمدار متفکر روس، که در ژوئیه ۱۹۳۴ صورت گرفته و اکنون از این گفتگو ۴۶ سال می‌گذرد و هر دو متفکر در گذشته‌اند. - گفتگویی علمی و عمیق، چه از نظر بیان هدف و چه از جهت بیان راه و وسیله. این گفتگو اختلاف‌نظر دیدی آرام و منطقی است با دیدی توفانی و تند یکی از خشن‌ترین مردان تاریخ‌ساز معاصر. اکنون پس از ۴۶ سال تاریخ به‌قضاوت این دو نظر نشسته است.

در سال ۱۹۲۵ در ملاقاتی که در کاخ کرملین صورت گرفت، اچ. جی. ولز و ولادیمیر ایلیچ لنین با هم گفتگویی داشتند. در پایان سخن لنین از او خواست، که ۱۵ سال دیگر بیدار او بازگردد، تا هم‌دیگر را خوب ببینند. ولز پس از ۱۴ سال مجدداً به کاخ کرملین برگشت، اما آن مرد رنجور و خسته را ندید و با جانشین او ژوزف استالین روبرو شد. روز ۲۳ ژوئیه در یک گفتگوی تاریخی لیبرالیسم و مارکسیسم در کرملین رو در روی یکدیگر قرار گرفتند؛ برخوردی میان مردی که دگرگونی جامعه را از طریق وسایلی جز انقلاب و خشونت خواستار بود و مردی که جز از طریق انقلاب چاره دیگری برای تغییر جامعه نمی‌شناخت.

این گفتگو از ساعت چهار تا شش و نیم بعدازظهر ادامه داشت و طبیعی است به کمک مترجم و به‌دو زبان انگلیسی و روسی. مترجم این گفتگو کنستانتین او مانسکی، رئیس مطبوعات وزارت امور خارجه شوروی، بود که با دقت متن گفتگو را یادداشت کرده و به تأیید ولز و استالین رسانیده است. این مترجم بعدها سفیر شوروی در امریکا شد.

ولز: آقای استالین از شما متشکرم که مرا به‌حضور پذیرفتید. همین چند روز پیش در امریکا بودم و با پرزیدنت روزولت مذاکراتی داشتم و سعی کردم نظرات او را در زمینه‌های مختلف دریابم. اکنون نیز به‌اینجا آمده‌ام، تا ببینم شما چه برنامه‌ای برای تغییر جهان دارید؟

استالین: برنامه‌های زیادی ندارم.

ولتر: من به عنوان يك فرد معمولی جهان را زیر پا می گذارم و از تحولات پیرامون خودم مطلع می شوم.

استالین: امثال شما جزء آن مردمی نیستند که در میان آراء عمومی جای خاصی نداشته باشند، اما تنها تاریخ نشان خواهد داد که این یا آن مرد ملی از چه اهمیتی برخوردار بوده است. به هر حال به جهان با دید يك مرد عادی ننگرید.

ولتر: من دعوی فروتنی ندارم و غرضم این است که جهان را با دید يك فرد عادی بنگرم و نه با دید يك فرد حزبی، سیاسی، اداری و مسئول.

دیدار من از ایالت متحده ذهنم را برانگیخت. الیگارشوی قدیم جهان در حال فروریختن است و زندگی اقتصادی و پایه‌ها و نظام‌های نوینی پایه‌گذاری می‌گردد. لنین می‌گفت: «ما باید بهره‌گیری‌های اقتصادی را از سرمایه‌داری بیاموزیم». اینک لازم است سرمایه‌داران از شما بیاموزند و روح سوسیالیستی را از شما دریافت کنند. من معتقدم، آنچه در حال حاضر در ایالات متحده انجام می‌گیرد نوعی برنامه‌ریزی جدید و عمیق در جهت ایجاد يك نظم اقتصادی حساب شده است، که همان اقتصاد سوسیالیستی است. درست است که شما و روزولت از دو نقطه متفاوت حرکت می‌کنید، ولی آیا در افکار و عقاید مسکو و واشنگتن شباهتی به چشم نمی‌خورد؟ آنچه قبلاً در اینجا در دست انجام بود، در واشنگتن نظرم را جلب کرد. آنها نیز اداره‌های گوناگونی را پایه‌گذاری می‌کنند و خدمات شهری را که از مدت‌ها پیش نیاز به آنها احساس می‌شد به وجود می‌آورند و سازمان‌های جدیدی را برای دولت به وجود می‌آورند. نیاز شما و نیاز آنها یکی است و آن قدرت توجیح و راهنمایی است.

استالین: هدف ایالات متحده از برنامه‌های خود با هدفی که ما در شوروی دنبال می‌کنیم متفاوت است. هدفی که ایالات متحده دنبال می‌کند ناشی از بحران‌های اقتصادی و مشکلات منتج از این بحرانها است. امریکایی‌ها می‌کوشند با روشهای سرمایه‌داری - بدون اینکه مبنای اقتصادی جامعه تغییر داده شود - بحران‌های موجود خود را حل و فصل کنند. آنها می‌کوشند مشکلات نابودکننده را مهار کنند و زیان‌های حاصل از سیستم اقتصادی فعلی را به حداقل برسانند. در صورتی که در اینجا، همانطور که می‌دانید، اقتصاد نوینی جایگزین اقتصاد کهن گشته است. به عبارت دیگر نظام اقتصادی ما به کلی دگرگون شده است.

امریکایی‌ها حتی اگر هم بتوانند زبان‌های ناشی را به حداقل کاهش دهند باز هم نخواهند توانست ریشه‌های آشفتگی منتج از سیستم سرمایه‌داری را از میان بردارند. آنها حافظ آن چنان سیستمی هستند که جز آشفتگی در تولید انجامی ندارد. بنابراین خواست آنها حتی در بهترین شکل خود نه مسئله تجدید سازمان اجتماعی است و نه از بین بردن سیستم اجتماعی کهنی که بحران‌ها و آشفتگی‌های اجتماعی به دنبال دارد، بلکه کاهش بحرانها و لگام زدن بر پدیده‌های ناخوش‌آیند و تجاوزبار. شاید امریکایی‌ها تصویری کنند که مبنای جامعه را تغییر می‌دهند، درحالی‌که واقعیات عینی نشان می‌دهند که آنان جامعه را هم‌چنان بر همان مبنای قدیم نگه می‌دارند. برای اقتصادی این‌چنین

برنامه‌ای نمی‌توان داشت.

اقتصاد برنامه‌ای چیست و ویژگی‌های آن چه می‌تواند باشد؟
هدف اقتصاد برنامه‌ای از بین بردن بیکاری است: فرض کنیم که با حفظ سیستم سرمایه‌داری بتوانیم تعداد بیکاران را کاهش دهیم ولی هیچ سرمایه‌داری با از بین بردن کامل بیکاری و در نتیجه از بین رفتن لشکر بیکاران که حکم ضمانت بازارکار را دارد موافقت نخواهد کرد، چرا که وجود بیکاری تأمین‌کننده دستمزد ارزان است. و همین‌جا است که شما یکی از نقاط ضعف پیاده کردن اقتصاد برنامه‌ای را در جامعه سرمایه‌داری مشاهده می‌کنید. از طرف دیگر هدف اقتصاد برنامه‌ای افزایش تولید در رشته‌های مختلف صناعی است که احتیاجات مردم را دربر دارند. اما حتماً می‌دانید، که افزایش تولید در سیستم سرمایه‌داری هدف دیگری دارد و آن حرکت سرمایه در رشته‌هایی است که سود بیشتری برساند. هیچ سرمایه‌داری را نمی‌توان وادار ساخت که زیان را بپذیرد و با میزان سود کمتر کار کند. پس بدون از بین بردن سرمایه‌داری و بدون لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ایجاد اقتصاد برنامه‌ای ممکن نیست.

ولتر: در بسیاری از مسائلی که ذکر کردید با شما موافقم، ولی می‌خواهم این نکته را تأکید کنم، که اگر همه مردم یک کشور اصل اقتصاد برنامه‌ای را بپذیرد و دولت به تدریج و بطور دائم در جهت اجراء و اعمال این برنامه اقدام کند، در پایان تسلط سرمایه‌داران از بین خواهد رفت و سوسیالیسم به معنای انگلوسکسونی آن به وجود خواهد آمد. به نظر من اندیشه‌های روزولت، که در سیستم نیو دیل New Deal گنجانده شده تأثیر عمیقی به جا خواهد گذاشت و اندیشه‌های او سوسیالیستی است. و باز به نظر من بهتر است به جای آنکه جهان را به دو بخش تقسیم کنیم، در جهت ایجاد زبان مشترکی باشیم، که برای تمامی نیروهای سازنده جهان قابل استفاده باشد.

استالین: هنگامی که من از عدم امکان اجرای مبانی اقتصاد برنامه‌ای در سیستم سرمایه‌داری صحبت می‌کنم به هیچ وجه نظرم این نیست، که از شخصیت و خصوصیات برجسته روزولت و اراده و قدرت او در سازماندهی و سرو سامان دادن به کارها بکاهم؛ چرا که من شکی ندارم، که پرزیدنت روزولت یکی از برجسته‌ترین سیمها در میان رهبران امروز جهان سرمایه‌داری به‌شمار می‌آید. به همین دلیل مایلم، که مجدداً تأکید کنم، که عدم امکان اجرای اقتصاد برنامه‌ای در شرایط جامعه سرمایه‌داری موجب هیچگونه شکی در شخصیت شجاع و فعال و دید جسورانه روزولت نمی‌شود. زیرا اگر شرایط عینی برای انجام کاری وجود نداشته باشد، مقتدرترین افراد و با موهبت‌ترین آنان نیز با ناکامی روبرو خواهند شد. البته از نظر تئوری می‌توان قبول کرد، که شرایط جامعه سرمایه‌داری به تدریج به نوعی از سوسیالیسم، که شما آنرا انگلوسکسونی می‌نامید منجر خواهد گشت. این سوسیالیسم چه سوسیالیسمی خواهد بود؟
اگر اوضاع بسیار مطلوب باشد، می‌توان سرمایه‌داران حریص به سود را سرکوب

۱- دستورهای روزولت در سال ۱۹۳۳ برای کاهش بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹.

کرد و گامهایی در راه تنظیم اقتصاد ملی برداشت و این بسیار مثبت است، اما به محض آنکه روزولت و یا هر رهبر دیگر جهان سرمایه‌داری اقدامی علیه مبانی سرمایه‌داری مبذول دارد، بی‌تردید با شکست شدید روبه‌رو خواهد شد. بانکها، صنایع، برنامه‌های بزرگ، مزارع بزرگ، راه‌آهن، کشتی‌های تجارتي و در نهایت لشکر کارگران ماهر و مهندسين و تکنولوگ‌ها و... در اختیار و متعلق به روزولت نیستند، بلکه همه این‌ها به صورت مالکیت‌های خصوصی اداره می‌شوند. ما نباید وظیفه دولت را در جامعه سرمایه‌داری فراموش کنیم. دولت وظیفه دارد، که از کشور دفاع و از «سیستم» محافظت کند و نیز دستگاهی است برای جمع‌آوری مالیات. دولت در سرمایه‌داری در مسائل اقتصادی دخالت چندانی ندارد. چرا که اقتصاد در دست دولت نیست، بلکه بالعکس دولت خود در دست اقتصاد سرمایه‌داری است. به همین علت ترس من از این است، که روزولت با تمامی قدرت و مواهش نتواند به هدفهایی که شما ترسیم کردید برسد. شاید پس از گذشت نسل‌ها بتوان به این هدفها تا حدودی نزدیک شد. اما من حتی در این مورد هم نمی‌توانم به طور قاطع ایمان داشته باشم.

ولز: شاید ایمان من به تفسیر مادی سیاست بیش از شما باشد. زیرا علم امروزی و اختراعات نیروهای سازنده‌ای را در جهت تنظیم روابط بهتر به همراه دارد. این روابط بهتر جامعه مطلوب‌تری را عرضه خواهد کرد که به معنای برقراری سوسیالیسم است. تنظیم روابط اجتماعی و مهار کردن فعالیت فرد ضرورتی حتمی در جهان امروز (صرف نظر از نظریات اجتماعی) به شمار می‌رود. پس اگر دولت مالکیت بانکها را به دست گیرد، به دنبال آن حمل و نقل، صنایع سنگین و همه صنایع و تجارت را در دست خواهد گرفت و چنین برنامه‌ای تملک دولت را بر تمامی رشته‌های اقتصاد پیش خواهد آورد و این مرحله‌ای است به سمت اجراء سیاست سوسیالیسم. سوسیالیسم و فردگرایی دو نقطه متقابل همچون رنگ سیاه و سفید نیستند، بلکه بین آن دو مراحل بینابینی متعددی وجود دارد. برای مثال نوعی از فردیت وجود دارد، که همراه غارت و چپاول است و نوع دیگری که سوسیالیسم را تعدیل میکند و اجراء اقتصاد برنامه‌ای را تا حد زیادی به مجریان آن و تکنیسینهایی که گام به گام به سوسیالیسم نزدیک می‌شوند، وابسته میگرداند. این مهمترین نکته مسئله است زیرا نظام و برنامه بیش از خود سوسیالیسم مطرح است. این حقیقتی است که اهمیت بسیار دارد چرا که بدون پایه‌گذاری نظم، اندیشه سوسیالیستی تنها به عنوان يك اندیشه باقی خواهد ماند.

استالین: در واقع تضاد بین فرد و جامعه به صورت سازش‌ناپذیر، یعنی تضاد بین منافع فرد و منافع جامعه، وجود ندارد و نباید وجود داشته باشد. زیرا سوسیالیسم در صدد پایمال کردن منافع فرد نیست، بلکه منافع فرد و جامعه را با هم سازش میدهد. سوسیالیسم نمی‌تواند خود را از منافع فردی برهاند و تنها در جامعه سوسیالیستی است، که از منافع فرد با قدرت کامل دفاع می‌شود. بدین ترتیب ما با تضادی بین سوسیالیسم و فرد روبرو نیستیم، اما آیا می‌توانیم تضادهای طبقاتی را نادیده بگیریم؟ یعنی تضاد بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه زحمتکش را. زمانی که از يك طرف طبقه‌ای از

مالکین بانکها، کارخانه‌ها، معادن، شبکه‌های حمل و نقل، مزارع و مستعمرات را در پیش رو داریم، که جز به منافع خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند و تنها در پی سود خویشتن تلاش می‌ورزند و جامعه را تابع اراده خود می‌دانند و از طرف دیگر طبقه بینوایانی را در پیش روداریم، که استثمار شده است و نه کارخانه دارد و نه بانک و نه معدن و مجبور است، که نیروی کار خود را برای زنده ماندن به سرمایه‌داران بفروشد و نمی‌تواند همه احتیاجات خود را تأمین کند، چگونه می‌توانیم بین منافع آنان تلفیقی بوجود آوریم؟ تا آنجایی که من اطلاع دارم، روزولت نتوانست این تضادها را آشتی دهد و راه حلی برایشان بیابد و تجربه نشان می‌دهد، که دست‌یافتن به چنین راه حلی غیر ممکن است و البته برای شما امکانات بیشتری برای شناختن ایالات متحده وجود دارد و من به ایالات متحده نرفته‌ام و اوضاع امریکا را از طریق نوشته‌ها و تألیفها دنبال میکنم، اما من صاحب تجربه در مبارزه به‌خاطر ایجاد سوسیالیزم هستم. این تجربه به‌من می‌گوید، که اگر روزولت بخواهد بطور جدی برای منافع طبقه کارگر در مقابل منافع سرمایه‌داران اولویت قائل شود، طبقه سرمایه‌دار به آسانی به‌جای او رئیس‌جمهوری دیگری را خواهد نشانید و آنگاه سرمایه‌داران خواهند گفت: «پرزیدنت‌ها می‌آیند و می‌روند ولی ما برای همیشه پا برجا می‌مانیم و اگر این رئیس‌جمهور یا آن یکی به‌حمایت از منافع ما برنخیزد، رئیس‌جمهور دیگری خواهیم تراشید. رئیس‌جمهور با چه قدرتی می‌تواند در برابر اراده سرمایه‌داران بپاخیزد؟»

ولتر: طبقه بندی بشریت به دو گروه ساده اغیا و فقرا آنچنان که شما عرضه می‌کنید مورد موافقت من نیست. گرچه همیشه گروهی وجود دارند که تنها برای کسب سود کار می‌کنند، اما آیا اینان در غرب هم همانطور که نزد شما قلمداد می‌شوند، افراد زیان‌بخشی محسوب نمی‌شوند؟ وانگهی در غرب افرادی که تنها هدفشان سود باشد وجود ندارد، بلکه کسانی هستند که ثروتی دارند و ترجیح می‌دهند که آنرا به‌کار بیندازند و از آن سود ببرند و این به‌معنای آن نیست که هدف اول آنان کسب سود باشد. آنان سرمایه‌گذاری را ضرورتی سنگین می‌دانند. آیا تعداد تکنیسین‌ها و مهندسان و متخصصین و مدیرانی که در جهت کسب سود فعالیت نمی‌کنند فراوان نیست؟ به‌نظر من این افراد بسیارند و معتقد هستند، که سیستم فعلی رضایت بخش نیست و اینان می‌توانند نقش مؤثری در جامعه سوسیالیستی آینده داشته باشند.

استالین: شما در مورد تقسیم ساده بشریت به طبقه فقیر و ثروتمند اعتراض دارید. باید اضافه کنم، که در این میان طبقه متوسط هم وجود دارد. هم چنین گروه تکنیسین‌ها که افراد پاک و خوبی هستند و البته در میانشان افراد شرور و نادرست هم وجود دارد و در کل همه‌جور آدمی در میان آنان هست. اما مسئله اساسی این است که بشریت به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم می‌شود. به‌استثمارکننده و استثمارشونده. دوری از این طبقه‌بندی اساسی و ندیدن تضاد بین فقیر و ثروتمند به‌معنای دوری و ندیدن واقعیتی آشکار و اساسی است. من وجود طبقه متوسط را، که به‌یکی از این دو طبقه گرایش دارد و یا گاهی خود را بین دو طبقه بی طرف قرار می‌دهد، انکار نمی‌کنم اما تکرار می‌کنم که کنار

گذاشتن این طبقه‌بندی و یا عدم توجه به آن، سرپیچی از شناخت حقیقت محسوب می‌شود. این مبارزه‌ای است که واقعیت دارد و در جریان است. این مبارزه ادامه خواهد داشت و نتیجه آنرا «پرولتاریا» تعیین خواهد کرد.

ولتر: ولی آیا افراد «دارا»یی وجود ندارند که کار مفید و ثمربخش انجام دهند؟

استالین: البته صاحبان زمینهای کوچک، صنعتگران و بازرگانان کوچک وجود دارند ولی سرنوشت کشور را اینان تعیین نمی‌کنند، بلکه توده زحمتکش است که همه نیازمندیهای جامعه را تولید می‌کند.

ولتر: اما سرمایه‌داران گوناگونند. گروهی از آنها تنها به فکر سود بردن و پولدار شدن هستند ولی گروهی نیز هستند، که آماده فداکاریند. برای مثال مورگان را در نظر بگیریم. او جز به فکر سود نبود حالتی طفیلی در قبال جامعه داشت و فقط ثروت می‌اندوخت اما از طرف دیگر راکفلر را در نظر بگیریم که مدیر بسیار لایقی است. او سرمشقی ارزنده برای امر نفت به‌شمار می‌رود و یا فورد را در نظر بگیریم، که طبعاً آدمی است خودخواه، اما در هر حال مدیر کوشایی است که بر طبق مبانی علمی سطح تولید را بالا می‌برد و ما می‌توانیم از او درس‌ها فرا بگیریم.

من می‌خواهم بر این حقیقت تاکید کنم، که این اواخر نظرها نسبت به شوروی در کشورهای انگلیسی زبان تغییر کرده است، که انگیزه اصلی آن وضع ژاپن و حوادث اخیر آلمان است، ولی سیاستهای بین‌المللی نیز بی‌تأثیر نبوده‌اند. نکته مهم دیگری که مطرح است این است که سیستمهای مبتنی بر سود راه زوال را پیش گرفته‌اند. در این شرایط نباید روی نقاطی که دشمن بین دو جهان ایجاد می‌کند اصرار ورزیم، بلکه باید کوشش کنیم تا فعالیتهای سازنده را وحدت بخشیم و تمامی نیروهای سازنده را در یک صف و یک جهت گرد آوریم. آقای استالین به نظر می‌رسد، که من از شما چپ‌تر هستم زیرا بیش از شما معتقدم، که نظامهای کهن روبه نابودی هستند و در حال از بین رفتن هستند.

استالین: درباره سرمایه‌دارانی که تنها کسب سود را هدف خود قرار می‌دهند نمی‌خواهم بگویم که بی‌ارزشترین آدمها هستند و نمی‌توانند کار بکنند. چرا که بسیاری از اینان قدرت فایده‌ای در مدیریت دارند که من حتی تصورش را هم ندارم و ما مردم شوروی از این سرمایه‌داران بسیار می‌آموزیم. همان مورگانی که شما بسیار نكوهش می‌کنید مدیر ارزنده‌ایست. اما مسلم بدانید، در جمع کسانی که می‌توانند جهان را بازسازی کنند اینان را نمی‌توان به حساب آورد. البته اگر اینان را در صف خدمت به مسئله سود قرار بدهیم، ما در صف مخالف و مقابل آنان قرار می‌گیریم. شما یاد:ور شدید که فورد مدیر بسیار لایقی در تولید است. اما آیا شما نظر او را نسبت به طبقه کارگر نمی‌دانید؟ آیا نمی‌دانید، که کارگران بسیاری را به‌خیابانها ریخت؟ سرمایه‌دار به‌سود می‌خکوب شده است و هیچ نیروئی در روی زمین نمی‌تواند او را از آن جدا کند. کسانی که سرمایه‌داری را ملغی خواهند ساخت، نه‌مدیران تولید

هستند و نه تکنیسینهای کارخانه‌ها، بلکه کارگرانند، زیرا هیچ طبقه دیگری نقش مستقل ندارد. مهندس و مدیر تولید نمی‌تواند به‌اراده خود کار کند و تنها مجری دستور است و آنهم به‌نحوی که به‌نفع صاحبکار باشد. البته استثناء هم دیده می‌شود. افرادی هستند که نشئه سرمایه‌داری را هم پشت سر گذاشته‌اند. زبده‌های همین تکنیسین‌ها در شرایط خاصی می‌توانند معجزه گر باشند و به بشریت خدمت‌ها و یا صدمات بزرگی وارد کنند. مردم شوروی تجربه‌های بسیاری از این قشر دارند. بعد از انقلاب اکتبر، اکثر آنها حاضر به‌همت در بنای جامعه نشدند و در مقابل بنای جامعه جدید مقاومت و کارشکنی می‌کردند. چه بسیار کوشش کردیم که این نخبه‌ها را در سازندگی باخود همراه سازیم، اما برای اینکار زمان زیادی صرف شد و به‌سادگی نتوانستیم آنان را به‌مشارکت وادار سازیم. البته امروز بهترین افراد این قشر در صف اول سازندگان جامعه نوین سوسیالیستی قرار دارند و امروز دیگر جنبه‌های مثبت و منفی آنها را می‌شناسیم و می‌دانیم، که این قشر از طرفی می‌تواند آزار برساند و از طرفی می‌تواند معجزه گر باشد. در صورتی که بتوانیم با یک ضربت این قشر را از سرمایه‌داری جدا سازیم وضع طور دیگری خواهد بود، ولی این تنها یک «تخیل» است: آیا چند نفر را در میان این نخبه‌ها می‌توان یافت که حاضر به‌قطع وابستگی از سرمایه‌داری و پیوستن به‌سوسیالیزم باشند؟ آیا شما به‌وجود تعداد زیادی از آنها در انگلستان و فرانسه اعتقاد دارید؟

نه، آنها که حاضر به‌بریدن از کارفرمایان خویش و پیوستن به‌سوسیالیزم و همکاری در بنای جامعه نوین باشند، بسیار کم هستند. در رابطه با همین مسئله آیا می‌توان این حقیقت را نادیده انگاشت، که برای تغییر جهان باید دستگاه را در اختیار گرفت؟ آقای ولز به‌نظر می‌رسد که شما از اهمیت دستگاه سیاسی می‌کاهید. شما دستگاه سیاسی را بطور کلی نادیده می‌گیرید. اینان بهترین افراد جهان باشند اگر بتوانند تسلط بر دستگاه سیاسی را مطرح سازند و برآن مسلط نباشند کاری از پیش نمی‌برند. در بهترین شرایط، تنها کاری که می‌توانند انجام دهند کمک کردن به‌طبقه‌ای است که دستگاه سیاسی را در اختیار دارند. آنها به‌تنهایی قادر به‌تغییر جهان نیستند و این مهم تنها از عهده طبقه نیرومندی برخواهد آمد که بتواند جای سرمایه‌داری را بگیرد و سرنوشت خود را در دست خودش داشته باشد و این طبقه طبقه کارگراست گرچه در این اواخر در جوامع سرمایه‌داری باید کمک قشرهای فنی را پذیرفت، اما از طرف دیگر باید در نظر داشته باشیم، که این طبقه نمی‌تواند نقش تاریخی مستقلی داشته باشد. تغییر جهان یک روند پیچیده و همه‌جانبه است و برای این وظیفه خطیر به‌طبقه نیرومندی نیاز داریم: تنها کشتی‌های بزرگ می‌توانند مسافرت‌های طولانی انجام دهند!

وئز: ولی مسافرت‌های طولانی نیاز به‌کاپیتن و دریانورد دارد.
استالین: این درست است اما در درجه اول برای مسافرت طولانی احتیاج به‌یک

کشتی عظیم است. کاپیتان بدون کشتی به چه درد می خورد؟ او فردی است بیکاره و بدرد نخور.

ولتر: سفینه بزرگ، کل بشریت است و نه طبقه خاصی.
استالین: پرواضح است که شما، آقای ولز با این فرض شروع می کنید که همه مردم جهان افراد پاک و خوش نیتی هستند، اما من وجود افراد شرور و تبهکار را فراموش نمی کنم. من به خوش قلبی طبقه سرمایه دار اعتقاد ندارم.

ولتر: در مورد این گروه فنی، می خواهم چندین دهه به عقب برگردم. در آن زمان تعداد آنان کم بود و کار زیاد و هر مهندس و متخصصی به آسانی شغلی پیدا می کرد و در نتیجه این قشر کمتر از سایرین تفکر انقلابی داشت. اما اکنون لشکری از آنها وجود دارد و طرز تفکرشان شدیداً تغییر کرده است. متخصصی که در آن زمان به سخنان انقلابی گوش نمی داد، اکنون در این زمینه توجه زیادی نشان می دهد. همین اواخر با اعضای کانون علمی بزرگ انگلیس شام می خوردم که نطق رئیس کانون در تایید اقتصاد برنامه ای و تسلط رهبری علمی در تولید بود. سی سال پیش به آنچه در این مجلس به آنها گفتم حتی گوش هم نمی دادند. اما امروز رئیس کانون علمی خود با افکاری انقلابی صحبت می کند و اصرار دارد که جامعه انسانی را بر مبنای علمی نظام دهد. طرز تفکر دگرگون شده است و تبلیغات شما در مورد مبارزه طبقاتی با این حقایق همگام نیست.

استالین: بله، اینرا می دانم، اما این مسئله ثابت می کند که جامعه سرمایه داری اکنون در بن بست بسر می برد. سرمایه داران با زحمت و عجز در تقلا راه چاره ای هستند که از این بن بست بیرون بیایند، تا به پرستیژ طبقه شان لطمه ای وارد نشود و با منافع آنان سازگار باشد. اینها شاید بتوانند از بحران دست و پا زدن ها بیرون بیایند اما هرگز نمی توانند با حفظ روابط سرمایه داری خود را از این منجلا ب سرافراز بیرون کشند و این جریانی است که محافل روشنفکری (گروه های فنی) آنرا بخوبی درک می کنند و بسیاری از آنان سعی می کنند تا منافعشان را با طبقه ای که قادر به پیاده کردن راه خروج از بحران است تطبیق دهند.

ولتر: آقای استالین، از نظر علمی شما بهتر از هر کس دیگری در انقلابها خبره هستید. آیا این توده ها هستند که عموماً دست به انقلاب می زنند؟ و آیا این واقعیت محرز نیست که انقلابها را همواره اقلیتی به ثمر می رسانند؟

استالین: البته ایجاد انقلاب نیاز به اقلیتی پیشتاز و رهبری کننده دارد، ولی با موهبت ترین و براترین رهبران هم، اگر متکی به تأیید ضمنی گروه های ملیونی مردم نباشند، کاری از پیش نخواهند برد.

ولتر: ضمنی و شاید هم نا آگاهانه؟

استالین: تا حدودی در هر حال بهترین اقلیتها هم بدون پشتیبانی توده ها خواه آگاهانه، خواه غریزی عاجز خواهند بود.

ولتر: من توجه زیادی به تبلیغات کمونیستی در غرب دارم و بنظرم می رسد، که

بشرایط جدید کنونی این تبلیغات بسیار کهنه شده باشند. چرا که تبلیغاتی انقلابی هستند. تبلیغات انقلابی که خواهان انقلاب اجتماعی از راه قهر باشد، در زمانی که بر علیه استبداد انجام می‌گرفت، موجه بود، اما در شرایط فعلی، که سیستم در حال فرو ریختن است، بایستی روی مواهب و صلاحیتها و تولید تکیه کرد و نه بر انقلاب. به نظر من ساز انقلاب دیگر کهنه شده است و تبلیغات کمونیستی در غرب برای اندیشه های سازنده ناهنجار می‌نماید.

استالین: البته این درست است، که سیستم کهن فرو خواهد ریخت، اما این نکته نیز صحیح است، که کوششهای همه‌جانبه‌ای به‌کار می‌رود، تا این سیستم را حفظ و نگهداری کند و آنرا از نابودی رهایی بخشد. شما نتیجه نادرستی را از يك فرض صحیح می‌گیرید. زمانیکه می‌گویید جهان کهن در حال فرو ریختن است، درست می‌گویید ولی هنگامیکه تصور می‌کنید که این سیستم به‌خودی خود فرو می‌ریزد اشتباه می‌کنید... نه، جایگزین شدن يك سیستم جدید به‌جای سیستم پیشین، روندی انقلابی و پیچیده است و این تغییر نمی‌تواند يك روند ساده خودبه‌خودی باشد. این روند، مبارزه‌ای است طبقاتی. سرمایه‌داری فرو خواهد ریخت، اما نه به‌مانند سقوط درختی پوسیده و به‌طرزی خودبه‌خودی. نه، انقلاب و برقراری نظامی نوین، همواره با مبارزه‌ای سخت و توأم با سراسیمه‌های مرگ و زندگی همراه بوده است و هرگاه که رژیم جدید بر سر کار می‌آید باید هوشیارانه از هواداران نظم کهن که خواستار توسل به‌زور و برگرداندن کهنه‌های خود هستند، دوری جوید و از آنان بر حذر باشد. صاحبان سیستم جدید باید همواره هوشیار و آماده باشند تا حمله‌های دنیای کهن را دفع کنند.

بله، شما هنگامیکه از فرو ریختن سیستم قدیم می‌گویید کاملاً درست می‌گوئید ولی این فرو ریختن خود به‌خود انجام نخواهد گرفت. فاشیسم را در نظر بگیرید؛ فاشیسم يك نیروی ارتجاعی است که سعی دارد با اعمال زور جهان کهن را ابقاء سازد. شما با آن چکار خواهید کرد؟ آیا با آنان به‌بحث می‌نشینید و سعی می‌کنید که آنانرا راضی کنید؟ اما هیچکدام از این راهها، تأثیری نخواهند داشت. کمونیست‌ها هیچگاه اعمال زور را راهی ایده‌آل نمی‌دانند، بلکه آنان می‌خواهند، که هیچگاه غافلگیر نشوند. آنان این اطمینان را ندارند که قدیمیان صحنه را با رضایت ترك کنند، بلکه معتقدند، که آن سیستم از خود و زندگی‌اش دفاع خواهد کرد و لذا کمونیست‌ها به طبقه کارگر می‌گویند، که زور را با زور پاسخ دهید آنچه می‌توانید به‌کار برید تا نظام کهن شما را نابود نسازد و اجازه ندهید که مجدداً دست‌بند به‌شما بزنند. آنهم به نستی که برای برانداختن سیستم قدیم حرکت کرده است. بنابراین می‌بینید، که کمونیست‌ها تغییر سیستم اجتماعی را يك روند مسالمت‌آمیز و خودبه‌خودی به‌حساب نمی‌آورند، بلکه آنرا روندی تند، طولانی و پیچیده ارزیابی می‌کنند. کمونیست‌ها هرگز حقایق را نادیده نمی‌انگارند.

ولتر: ولی آقای استالین، نگاه کنید که در جهان سرمایه‌داری چه روندهائی

در جریان است؛ انفجارهای قهرآمیز و ارتجاعی، که ماهیتاً به سطح گانگستری رسیده است. به نظر من زمانی که کار به مبارزه قهرآمیز ارتجاعی و احمقانه منجر شود، سوسیالیستها باید به قانون متوسل شوند و به جای رودرروی با نیروهای امنیتی، آنان را بر علیه ارتجاع وارد میدان سازند. وارد شدن به میدان با روشهای کهنه و قدیمی انقلابی - سوسیالیستی بسیار بیهوده است.

استالین: کمونیستها متکی بر تجربه‌های تاریخی سرشاری هستند. این تجربه‌ها به آنها می‌آموزد، که طبقات قدیم خود به خود صحنه تاریخ را رها نخواهند کرد. تاریخ انگلیس را در قرن ۱۷ در نظر بگیریم.

آیا بسیار نبودند کسانی که معتقد به از بین بردن سیستم اجتماعی قدیم بودند؟ و آیا لازم نبود که کرمول با توسل به زور آنرا به نابودی بسپارد؟
ولتر: کرمول بر اساس قانون و به نام مبنای آن عمل کرد.

استالین: به نام قانون توسل به زور بود و سر پادشاه را قطع کرد و پارلمان را منحل ساخت و عده‌ای را توقیف و عده‌ای دیگر را سر برید. نمونه‌ای از تاریخ خودمان بیاوریم: آیا سقوط رژیم تزاری روشن نبود؟ اما چقدر خون ریخته شد تا رژیم سرنگون گردد؟ و در مورد انقلاب اکتبر چه وضعی بود؟ مگر تعداد آنهایی که نمی‌دانستند، که تنها ما بلشویک‌ها راه صحیح را دنبال می‌کنند چقدر بود؟ آیا سقوط سرمایه‌داری روس واضح نبود؟ اما حتماً می‌دانید، که چقدر مقاومت شد و چه خونها در داخل و خارج ریخته شد، تا دشمنان انقلاب سرکوب شدند.

فرانسه را در پایان قرن ۱۸ در نظر بگیرید. خیلی‌ها، مدتها پیش از سال ۱۷۸۹ می‌دانستند، که دستگاه پادشاهی و فئودالی تا چه حدی بدرهم ریختگی رسیده است، معذک انقلاب ملی و مبارزه طبقاتی اجتناب ناپذیر بود. چرا؟ زیرا طبقاتی که می‌بایست صحنه تاریخ را ترک گویند، آخرین کسانی بودند که این واقعیت می‌توانست آنانرا قانع سازد و شما محالست، که بتوانید آنانرا قانع سازید. آنان معتقدند، که می‌توان این فروریختگی‌ها را ترمیم کرد و سیستم اجتماعی پوسیده را نوسازی و اصلاح کرد و نجاتش داد. بهمین علت است که طبقات در حال مرگ دست به سلاح می‌برند و بهروسیله‌ای دست می‌زنند، تا خود را به عنوان طبقه حاکم نجات دهند.

ولتر: ولی در رأس انقلاب کبیر فرانسه، حقوقدانان بسیاری بودند.

استالین: آیا می‌توان نقش پیشرو (نخبه متفکر) را در نهضت‌های انقلابی انکار کرد؟ و مگر انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب حقوقدانان بود؟ یا يك انقلاب ملی، که به خاطر منافع طبقه سوم پیروزی را با تحریک و قیام مردم بر علیه فئودال‌ها به دست آورد؟ و آیا وکلا و حقوقدانان فرانسه، که در صف رهبران انقلاب بودند، متکی بر مبنای قانونی سیستم پیشین عمل کردند؟ آیا آنان قوانین جدید بورژوازی - انقلابی صادر نکردند؟

تجربه‌های فراوان تاریخی به ما می‌آموزد، که حتی يك مورد هم وجود نداشته است که طبقه‌ای راه را برای جانشین شدن طبقه‌ای دیگر باز گذاشته باشد. در تاریخ

چنین سابقه‌ای دیده نمی‌شود و کمونیست‌ها این درس تاریخی را فرا گرفته‌اند. کمونیست‌ها با میل خود از رفتن طبقه سرمایه‌دار استقبال می‌کردند ولی تجربه به ما آموخته است که چنین مواردی دیده نشده است و بهمین خاطر کمونیست‌ها خود را برای بدترین شرایط آماده می‌سازند و طبقه کارگر را به هوشیاری و آمادگی برای مبارزه دعوت می‌کنند. چه کسی فرماندهی را می‌پذیرد که از هوشیاری و آمادگی ارتش بکاهد و نداند که دشمن تسلیم نخواهد شد و باید آنرا نابود ساخت؟ چنین رهبری به طبقه کارگر خیانت می‌کند و او را فریب می‌دهد. لذا من معتقدم آنچه که برای شما نوعی دید قدیمی ترسیم شده است، در واقع وسیله‌ای است انقلابی برای طبقه کارگر. **وئز:** من ضرورت توسل به اسلحه را منکر نمی‌شوم، ولی معتقد به همگام نبودن روش‌های مبارزه با قوانین موجود در حد امکان هستم. همان قوانینی که باید از آنان در برابر حمله‌های ارتجاعی دفاع کرد. چرا که نیازی برای ایجاد هرج و مرج در سیستم قدیمی‌ایکه خود به اندازه کافی فساد و آشفتگی تولید می‌کند، نمی‌بینم. به همین علت انقلاب ضد سیستم پیشین و ضد قانون را راه و رسمی بسیار کهنه و قدیمی تلقی می‌کنم. من اغراق می‌کنم تا حقیقت را بهتر روشن سازم و نظراتم را می‌توانم این طور بیان کنم:

۱- من در صف سیستم قرار دارم.

۲- من با سیستم فعلی تا آنجا که نتواند نظم را تحقق بخشد مخالفم و با آن مبارزه می‌کنم.

۳- به نظر من دعوت به جنگ طبقاتی، روشنفکران را از سوسیالیسم، که به آنان نیازمند است دور می‌سازد.

استالین: برای دستیابی به هدفی بزرگ، اجتماعی و مهم باید نیروی اساسی، فلسفه و طبقه‌ای انقلابی وجود داشته باشد. حزب نیروی کمکی آن است که متفکرین و روشنفکران را در خود جای می‌دهد. شما درباره روشنفکران صحبت کردید، اما شما کدام روشنفکران را در مد نظر دارید؟ آیا در انگلیس قرن ۱۷ بسیاری از روشنفکران همپای سیستم قدیم نبودند؟ و همچنین در فرانسه پایان قرن ۱۸ و در روسیه در آغاز انقلاب اکتبر؟ سیستم قدیم گروه زیادی از روشنفکران با تحصیلات عالی را در کنار خود داشت، که به آن خدمت و از آن دفاع می‌کردند. تحصیل‌سلاحی است، که ارزش آنها دستهایی که آنها به کار می‌گیرند تعیین می‌کنند. در راه سرنگونی آنان که باید سرنگون شوند پرولتاریا نیاز به طبقه روشنفکر دارد و بدیهی است که افراد ساده نخواهند توانست پرولتاریا را در امر ایجاد سوسیالیسم یاری کنند. من از نقش روشنفکران نمی‌کاهم، اما مسئله اساسی این است، که ما درباره کدام روشنفکر صحبت می‌کنیم همه رقم روشنفکر وجود دارد.

وئز: این امکان وجود دارد که، انقلابی بدون تغییر در سیستم تعلیم به وقوع پیوندد و ما می‌توانیم به دو مورد استشهار کنیم. نمونه جمهوری آلمان، که سیستم قدیم را حفظ کرد و در نتیجه مطلقاً جمهوری نگشت و نمونه حکومت حزب کارگر انگلیس،

که فاقد قدرت و اراده تغییر ریشه‌ای سیستم تعلیم است.
استالین: اجازه بدهید تا به سه پرسش شما پاسخ دهم:
۱- مسئله اساسی در انقلاب نیاز به داشتن فلسفه اجتماعی است. فلسفه انقلابی طبقه کارگر.

۲- باید یک نیروی کمکی وجود داشته باشد و این همان چیزی است که کمونیستها به آن حزب می‌گویند و حزب، با کارگران پیشرو و عناصری از آن طبقه ارتباط نزدیک دارد. قشرهای متخصص و فنی هم زمانی نیرومند خواهند بود، که به طبقه کارگر پیوندند و اگر با این طبقه مخالفت ورزند در حکم هیچ خواهند بود.

۳- باید یک قدرت سیاسی وجود داشته باشد، تا به عنوان اهرم دگرگونی به کار گرفته شود. قدرت سیاسی جدید، قوانین جدید را و سیستم جدید، سیستم انقلابی را می‌آفریند و من موافق هر سیستمی نیستم بلکه تنها سیستمی را می‌پذیرم، که پاسخگوی منافع طبقه کارگر باشد. البته اگر بتوان در قوانین سیستم قدیم مواردی یافت، که بشود از آنان به سود مبارزه در راه ایجاد جامعه‌ای نوین استفاده کرد، باید آنانرا به کار گرفت. من نمی‌توانم به اصل نخست شما که مبارزه با سیستم فعلی را محدود به زمانی می‌کنید که قادر به برآوردن نیاز عموم مردم نباشد، اعتراضی نداشته باشم. و در آخر شما هنگامیکه تصور می‌کنید، که کمونیستها عاشق اعمال زور هستند، اشتباه می‌کنید. آنان بسیار خوشحال خواهند بود که در صورت کنار رفتن طبقه حاکم و به‌روزی کار آمدن طبقه کارگر روشهای خشن را کنار بگذارند. ولی تجربه‌های تاریخی وجود چنین امکانی تایید نمی‌کند.

ولتر: معذک شما در تاریخ انگلستان موردی را مشاهده می‌کنید که یک طبقه قدرت را به طبقه دیگری تفویض کرده است:

خلال سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۷۵ طبقه‌ای از ستمگران، که تا اواخر قرن ۱۸ از قدرت و نفوذ عظیمی برخوردار بود، قدرت را به طبقه بورژوا با میل و رغبت تحویل داد. این موضوع در حقیقت نوعی تأیید عاطفی برای حکومت پادشاهی محسوب می‌شود که بعد منجر به تقسیم قدرت میان اقلیت چند سرمایه‌دار گردید.

استالین: اما شما به طرز غیر محسوسی انقلاب را با اصلاح جابه‌جا کردید، که درست نیست. آیا معتقد نیستید که نهضت چارتیسم Chartism نقش بزرگی در تغییرات قرن ۱۷ انگلیس داشتند؟

ولتر: چارتیستها نقش کوچکی داشتند و خیلی زود، بی‌آنکه اثری از خود بجای گذارند، از صحنه ناپدید شدند.

استالین: من با شما موافق نیستم. طرفداران منشور چارتیستها با اعتصابهایی که برای انداختن نقش مؤثری را ایفاء کردند. آنان طبقه حاکم را به دادن امتیازات زیادی و از جمله حق انتخابات و القاء «حوزه‌های فاسد انتخابی» و تغییر بعضی از موارد منشور، مجبور ساختند. نقش تاریخی طرفداران منشور بی‌ارزش نبود، چرا که گروهی از طبقه حاکم را با دادن امتیازهایی از صدمات بیشتر بر حذر داشت. بطور کلی در

میان طبقات حاکم جهان، آریستوکراسی بورژوازی طبقه حاکم انگلستان نشان داد، که ماهرترین و انعطاف پذیرترین حکومتی است که قادر به حفظ منافع طبقاتی خود است. مثلاً از تاریخ معاصر جهان، حادثه اعتصابهای سال ۱۹۲۶ را، که بنا به دعوت سندیکای کارگران انگلیس ایجاد شد، بیاد آوریم. اگر این اعتصابها در هر جای دیگری از جهان به وقوع می پیوست، طبقه حاکم نخست سران اتحادیه و سندیکای کارگران را به زندان می انداخت. در حالی که طبقه حاکم انگلیس اینکار را نکرد و با مهارت بسیار از منافع خود دفاع کرد. من نمی توانم کاربرد چنین استراتژی آرامی را از طرف بورژوازی ایالات متحده یا آلمان و فرانسه متصور شوم، چرا که طبقه حاکم انگلیس دادن بعضی امتیازات و انجام بعضی اصلاحات را برای ابقای منافعش پذیرفت. اما باید یادآور شوم که بسیار اشتباه است اگر این گذشت ها را به حساب اصلاحات انقلابی بگذاریم.

وئز: شما نظر بسیار بهتری از من نسبت به طبقه حاکم کشور من دارید، ولی آیا بین انقلابی کوچک و اصلاحی بزرگ تفاوتی وجود دارد؟ آیا اصلاح انقلابی کوچک نیست؟

استالین: گاهی ممکن است که طبقه سرمایه دار در زیر فشار توده های مردم با ابقای اساس سیستم اجتماعی اقتصادی دست به اصلاحات جزئی بزند. آنان این نکته را در نظر دارند که دادن این امتیازات برای حفظ رژیم لازم و ضروریست و این است ماهیت اصلاحات. اما انقلاب به معنای انتقال قدرت از یک طبقه به طبقه ای دیگر است و در نتیجه هیچ اصلاحی را نمی توان انقلاب نامید. هم چنین به تغییر سیستم های اجتماعی از طریق اصلاحات و انتقالهای غیر محسوس که بصورت دادن امتیازهایی انجام می گیرد، نمی توان متکی بود.

وئز: من از گفتگوی شما بسیار سپاسگزارم و برایم بسیار ارزشمند بود. شاید شما در توضیحات خود فضاهای محافظه کارانه را که پیش از انقلاب هنگام شرح مبانی سوسیالیستی وجود داشت، در نظر گرفته باشید. در حال حاضر در جهان تنها دوفرد که شما و روزولت باشید وجود دارند، که میلیونها مردم به آنان و بهر کلمه آنان گوش می دهند و دیگران می توانند هر قدر که بخواهند پرگویی کنند. نه کسی به آنان توجهی دارد و نه کسی به حرفشان عمل می کند. از آنجا که من دیروز به اینجا رسیدم نمی توانم آنچه را که در کشور شما انجام شده است ارزیابی کنم، ولی چهره سالم و تندرست زنان و مردان را دیدم و می دانم که اکنون فعالیتهای مهمی انجام می گیرد و تفاوت با سال ۱۹۲۵ حیرت انگیز است.

استالین: اگر ما بلشویکها ورزیده تر بودیم، امکان داشت این کارها پیشتر از اینها انجام می گرفت.

وئز: نه... اگر بشر مهارت بیشتری داشت. خیلی به جا می بود اگر شما یک برنامه پنجساله برای تجدید ساختمان عقل بشری پیاده می کردید، زیرا محسوس است که نیازهای فراوانی برای تدارک یک سیستم اجتماعی کامل وجود دارد.

خنده....
استالین: آیا در نظر ندارید که اینجا بمانید و در کنگره نویسندگان شوروی حضور یابید؟
ولتر: متأسفانه من تمهداتی دارم که باید انجام دهم و مدت يك هفته در شوروی می‌مانم. قصد من از آمدن به اینجا دیدار با شما بود. و از این گفتگو بسیار خرسندم. البته سعی دارم که بانویسندگان شما گفتگوئی داشته باشم و در مورد عضویت آنان در P.E.N. (مؤسسه جهانی نویسندگان)، که من پس از مرگ کالسورتی، مؤسس آن، ریاست آنرا به‌عمده دارم، باید بگویم، که موسسه هنوز ضعیف است و شعبه‌های مختلفی در کشورهای مختلف دارد و مهم اینکه نطق اعضای آنرا در روزنامه چاپ می‌کنند. این مؤسسه آزادی بیان و اندیشه را، حتی اندیشه‌های مخالف را، توصیه می‌کند و امیدوارم بتوانم این نکته را با گورکی در میان بگذارم و البته نمی‌دانم که شما اکنون برای این مقدار آزادی، آمادگی داشته باشید.
استالین: ما بلشویکها اینرا «انتقاد از خود» می‌نامیم و این مهم در سطح وسیعی در شوروی انجام می‌گیرد و اگر زمینه‌ای باشد که بتوانم به شما کمک کنم، باعث خوشحالی من خواهد بود.
ولتر: تشکر می‌کنم.
استالین از دیدار او تشکر می‌کند.

با سایه‌های دور

شامگاهی در راهم
و سرپناه نیست مگر آسمان باز
شبکورها
تلوآسه می‌خورند
و لاشگند شغالان
پیچیده در مشام هستی بی‌پایان؛
و سایه‌های دور عرق‌ریزان
شیبور می‌زنند،
و شانه می‌کنند گیسوان عزادار را
زنهای باردار...

جلال سرفراز
اسفند ۵۵